مختلف محسوب می‌شود. طبعاً ابزارهای نیل به بقا و امنیت با یکدیگر متفاوت است. از سوی دیگر، باید بر این امر تأکید داشت که شیوه‌های مختلف بقا نیز با تغییراتی همراه می‌شود. این امر تابعی از مؤلفه‌های مؤثر در تنظیم اولویت‌های سیاست خارجی هر کشور است. از سوی دیگر، باید عوامل دیگری را در تنظیم رفتار سیاست خارجی کشورها مورد توجه قرار داد. «انگیزه‌های نهفته» در رفتار نخبگان سیاسی و همچنین «ترجیحات ایدئولوژیک»[۲۳] از جمله عوامل تأثیرگذار بر تعیین رفتار سیاست خارجی کشورها است. اما این مؤلفه‌ها نیز در راستای حداکثرسازی قدرت ملی و همچنین تأمین بقای سیاسی کشورها به‌کار گرفته می‌شوند. در این ارتباط، مورگنتا اصالت چندانی برای مؤلفه‌های یادشده در تعیین اهداف عمومی سیاست خارجی کشورها قائل نیست. وی بر این اعتقاد است که:

«انگیزه، گمراه‌کننده‌ترین داده روان‌شناختی است. منافع و احساسات، بازیگر و همچنین ناظر آن را تحریف می‌کند. این تحریف را غالباً نمی‌توان تشخیص داد... با وجود این، حتی اگر به انگیزه‌های واقعی دولتمردان نیز دسترسی داشته باشیم، این شناخت کمک چندانی به درک سیاست خارجی نمی‌کند. حتی ممکن است ما را به انحراف بکشاند... تاریخ از رابطه‌ای دقیق و ضروری میان کیفیت انگیزه‌ها و کیفیت سیاست خارجی خبر نمی‌دهد... از نیات پاک یک دولتمرد نمی‌توان نتیجه گرفت که سیاست‌های خارجی او اخلاقاً تحسین برانگیز یا از نظر سیاسی موفق است.» (مورگنتا، ۱۳۷۴: ۹-۸)

به این ترتیب، نظریه‌پردازان سیاست خارجی، هدف اصلی هر کشوری را تأمین منافع ملی و حداکثرسازی قدرت ملی برای تحقق بقا می‌دانند. این امر نشان می‌دهد که «امنیت و بقا» اصلی‌ترین ره‌آورد عمومی سیاست خارجی محسوب می‌شود. آنچه زمینه‌های لازم را برای بقا و امنیت فراهم آورد، نمادی از سیاست خارجی موفقیت‌آمیز تلقی می‌شود. چنین رویکردی قانونی عام و اجتناب‌ناپذیر در سیاست خارجی تمامی کشورها در تمامی دوران‌های تاریخی به حساب می‌آید. طبعاً روند یادشده در زمره اهداف عمومی سیاست خارجی ایران در دوران‌های تاریخی مختلف قرار دارد.

آنچه که سیاست خارجی کشورها را از یکدیگر متمایز می‌کند، جهت‌گیری‌های متعدد در عرصه سیاست خارجی است. در هر دوران تاریخی، جلوه‌های خاصی از تهدیدات امنیتی به‌وجود می‌آید. ناپایداری در حوزه سیاست خارجی، گسترده است. این امر را می‌توان زمینه‌ای برای تغییر الگوهای رفتاری و همچنین تاکتیک‌های رفتار دیپلماتیک دانست.

هالستی در بیان هدف‌های عمومی سیاست خارجی کشورها بیان می‌دارد: «دیپلمات‌ها و مقامات وزارت امورخارجه معمولاً با امور فوری واقعی با دامنه محدود، ارتباط دارند. به هر حال، بیشتر حکومت‌ها همچنین هدف‌هایی دارند که نیازها و مقاصدشان را منعکس می‌سازد و می‌کوشند با اتخاذ تدابیر و اقدامات گوناگون به آن‌ها دست یابند. هدف‌های مزبور ممکن است بسیار خاص و در ارتباط با مسئله‌ای مشخص باشد... وجه مشترک تمامی موارد، وجود قصد یا هدفی است که اساساً تصویری از حالت آتی امور و مجموعه شرایط آینده به دست می‌دهد که حکومت‌ها مایل‌اند به دست سیاستگذاران[...]آن قصد یا هدف را محقق سازند. علی‌رغم موارد یادشده، اگر اصطلاح اهداف سیاست خارجی را برای توصیف انواع مختلفی از منافع و ارزش‌های جمعی به‌کار ببریم، نباید بپذیریم که دیپلمات‌ها همه اوقات خود را برای تنظیم دقیق مجموعه هدف‌های جمعی یا خصوصی منطقی و منسجمی مصروف می‌دارند که باید از طریق انتخاب معقول وسایل برای دستیابی به هدف‌ها به‌طور منظم تعقیب شود.» (هالستی، ۱۳۷۳: ۲۱۲)

برخی از نظریه‌پردازان سیاست خارجی هیچ‌گونه اعتقادی به اهداف مشخص و بنیادین در سیاست خارجی ندارند. به اعتقاد آن‌ها کشورها عمدتاً تحت تأثیر «شرایط بین‌المللی» و «بحران‌های زودگذر»ند. هیچ کشوری نمی‌تواند موضوعات فراروی سیاست خارجی خود را نادیده بیانگارد. به همین دلیل است که مسائل کلی و عمومی در سیاست خارجی تحت تأثیر موضوعات روزمره قرار می‌گیرد. به‌طور مثال، شکل‌گیری جنگ تحمیلی، محدودیت‌های تسلیحاتی اعمال شده علیه ایران، جنگ نفتکش‌ها، بحران هسته‌ای، بحران میکونوس، تحریم اقتصادی ایران، محکومیت ایران توسط کمیته سوم حقوق بشر ملل متحد و همچنین محکوم‌سازی ایران در بیانیه‌های شورای همکاری خلیج‌فارس و اتحادیه عرب از جمله موضوعاتی است که بر اهداف عمومی سیاست خارجی بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی در برخورد با جمهوری اسلامی ایران، تأثیرات قابل‌توجهی به‌جا گذاشته است. این امر نشان می‌دهد که موضوعات فراروی سیاست خارجی هر کشور از اهمیت ویژه‌ای در شکل‌بندی و رفتار عمومی واحدهای سیاسی برخوردار است.

آنتونی سمپسون که کتاب‌های زیادی در مورد سیاست‌های خارجی و امنیتی ایران نوشته است، بیان می‌دارد که: «تصمیمات مهم را می‌توان واکنشی نسبت به تهدیدات فراروی کشورها دانست. واحدهای سیاسی با بحران‌های پیش‌بینی‌ناپذیر روبه‌رو می‌شوند. غافلگیری، بخش اجتناب‌ناپذیر سیاست خارجی کشورها است. بنابراین واحدهای سیاسی نمی‌توانند واقعیت‌های محیط منطقه‌ای را نادیده بگیرند. به همین دلیل است که کشورها پیوند چندانی با اهداف درازمدت و کلی سیاست خارجی ندارند. آنان صرفاً به امنیت و بقای خود می‌اندیشند و تلاش دارند تا امنیت و بقا را در کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت تأمین نمایند.» (Sampson, ۱۹۸۲: ۳۱۱)

براساس چنین رهیافتی، سیاست خارجی را می‌توان تابعی از اهداف ملی کشورها و همچنین حوادث، اتفاقات و فشارهای ایجادشده علیه واحدهای سیاسی دانست. طبعاً کشوری همانند ایران که در مرکز بحران‌های منطقه‌ای و بین‌المللی قرار دارد، با طیف گسترده‌تری از بحران‌های سیاست خارجی روبه‌رو است. این امر منجر به تغییر در اهداف ملی ایران می‌گردد. بنابراین، موضوعات جانبی را می‌توان یکی از عوامل اصلی در فرایندهای سیاست خارجی کشورهایی همانند ایران دانست. این روند در دوران قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران قابل مطالعه است. در هر دوران تاریخی، نشانه‌هایی از رفتار سیاسی و استراتژیک نمود می‌یابد: رفتارهایی که بیانگر تداوم و تغییر در عناصر سیاست خارجی ایران هستند.

٤. نقش اهداف ملی در الگوسازی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

تغییر در ساختار حکومتی زمینه‌های لازم برای بازسازی و بازآفرینی فرایندهای سیاست خارجی کشورها را فراهم می‌سازد. هر نظام سیاسی براساس اهداف، مطلوبیت‌ها و همچنین مطالبات بین‌المللی خود، سطح جدیدی از روابط را در حوزه سیاست خارجی طراحی می‌کند. با تغییر در ساختار نظام سیاسی ایران نیز اهداف ملی جمهوری اسلامی متفاوت و متمایز از اهداف ملی دوران پهلوی دوم گردید. لذا به موازات ویژگی‌های عمومی ایجادکننده هویت ملی هر کشور، لازم است تا ویژگی‌های ساختاری و کارکردی واحدهای سیاسی نیز مورد ملاحظه قرار گیرند.

اصلی‌ترین شاخص سیاست خارجی ایران در دوران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی را می‌توان در قالب و قواعد ایدئولوژیک آن بررسی نمود. در این دوران اهداف فراملی در سیاست خارجی ایران ماهیت ایدئولوژیک یافت. بنابراین توجه به نشانه‌های ایدئولوژیک برای ساخت‌های سیاسی و مدیران اجرایی کشور امری الزام‌آور تلقی گردید. در چنین شرایطی، قواعد ایدئولوژیک به‌عنوان بخشی از منافع ملی در آمد. اگرچه عده‌ای اعتقاد دارند که منافع ملی با منافع و مطلوبیت‌های ایدئولوژیک در تعارض است، باید تأکید داشت که ایدئولوژی می‌تواند شاخص‌های رفتاری و همچنین منافع کشورها را براساس شاخص‌های جدید بازنمایی کند. در این ارتباط می‌توان گفت:

«ایدئولوژی، چارچوب ذهنی جدیدی را برای سیاست خارجی به‌وجود می‌آورد تا براساس آن، سیاستگذاران واقعیت‌ها را درک نمایند. در این روند، اطلاعات و پیام‌های واصله از محیط بین‌المللی معنا و مفهوم پیدا می‌کند. ایدئولوژی این‌گونه پیام‌ها و اطلاعات را براساس طبقه‌بندی خاصی مورد تفسیر و تبیین قرار می‌دهد.»(قوام، ۱۳۷۰: ۱۲۴)